

# رسالت و کارویژه تفکیک قوا: نگاهی ایرانی

## رسالت و کارویژه تفکیک قوا: نگاهی ایرانی

گفت و گو با دکتر سید محمد هاشمی

اشاره:

تفکیک قوا، یکی از اصول مسلم حقوق عمومی و یکی از استلزامات در ساخت و پرداخت نظم حقوقی - سیاسی در هر جامعه است به گونه ای که فرانسویها، فقدان آن را با عدم شکل گیری موجودیت قانون اساسی ملازم می دانند. به گفته آنها، در جامعه ای تفکیک قوا وجود نداشته باشد، قانون اساسی اساساً وجود ندارد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، روابط قوای سه گانه به نحوی تنظیم شده که با الگوی تفکیک نسبی یا همکاری قوا (که مجسم در سیستم حقوقی فرانسه است)، تفاوت اساسی دارد. در قانون اساسی، تفکیک تعاملی قوا به نحوی مقرر شده که توافق به عنوان محور بنیادین تعبیر و تفسیر اختیارات و صلاحیت های قوا قرار گرفته و به سان اصل هدایت کننده در شناخت منطوق اصول راجع به آن، و جاهت یابد. در شرایطی که تعابیر نهادی و نه نهادینه از برخی اصول قانون اساسی، تجزیه مفاهیم و تعارض منطوق برخی از اصول را به ذهن جامعه حقوقی متبادر نموده، فرصتی دست داد تا به بازاندیشی در رسالت و کارکرد اصل تفکیک قوا و جلوه ویژه آن در حقوق کشورمان بپردازیم و در این خصوص، با دکتر سید محمد هاشمی که استاد بنام و صاحب کرسی حقوق اساسی در ایران هستند، به گفت و گو بنشینیم. حاصل این گفت و گو چنین است:

جناب دکتر. به عنوان مقدمه ورود بحث، جایگاه اصل تفکیک قوا را در مطالعات و اندیشه های حقوق اساسی بیان فرمائید.

موضوع تفکیک قوا از موضوعاتی است که در اکثر کشورهای دنیا شناخته شده و متداول و مجری است. من لازم می دانم که ابتدا در مورد حکمت و فلسفه تفکیک قوا اشاره ای بکنم و سپس به کارکرد تفکیک قوا و

شیوه هایی که در این زمینه تجربه شده بپردازم. آنچه مسلم است این است که در یک جامعه سیاسی وجود یک قدرت حاکم اجتناب ناپذیر است و برای اداره امور کشور به هر حال حکومتی با قدرت لازم و مکفی باید وجود داشته باشد. در بحث دولت کشور، باید گفت: دولت کشور مجموعه ای است که در آن مجموعه مردمی معین در سرزمینی معین تحت آمریت یک قدرت عالی زندگی می کنند. به همین جهت است که

همه صاحب‌نظران و عقلا معتقدند که قدرت و دولت اجتناب‌ناپذیر است. حتی با تفحصی در منابع این فهم ملاحظه می‌کنیم که امام علی (ع) نیز در مقابل آنارشیست‌های زمان موضعگیری می‌کند و می‌گوید لابد للناس امیر ولو فاجر. بنابراین وجود حکومت امری اجتناب‌ناپذیر است. اما حکومت برای چیست؟ حکومت برای اداره امور جامعه و تأمین امور فردی و اجتماعی مردم ساکن در آن منطقه یا کشور مشخص است و لذا رابطه‌ای بین مردم و حکومت وجود دارد که در این رابطه حکومت وسیله و سعادت مردم است.

در این وسیله‌سازی و هدفمندی یک رابطه منطقی باید وجود داشته باشد. اگر ما به طور سنتی نگاه کنیم، می‌بینیم که میراث جوامع سیاسی از گذشته‌های دور تا یکی دو قرن گذشته در واقع استبداد محض بوده و حکام در واقع با توجه به تمایلات، علاقه شخصی و جاه‌طلبی‌های خودشان به اداره امور می‌پرداختند و در ضمن نظم جامعه را هم تا حدودی تأمین می‌کردند. با نگرش‌های جدید و توسعه فکری در مغرب زمین، از رنسانس به بعد زمینه‌هایی برای استقرار حکومت مردمی فراهم شد و با مطرح کردن اصالت فرد و قرارداد اجتماعی امر حکومتی به جای محوریت اقتدار به عنوان وسیله خدمتگزاری جوامع مطرح شد. ملاحظه می‌کنیم که حکومت به عنوان امین جامعه با داشتن قدرتی که به طور امانت از مردم به دست آورده به اداره امور جامعه می‌پردازد و اهداف مورد انتظار جامعه را که عبارتند از: نظم و امنیت و عدالت تأمین می‌کند. این فلسفه وجودی یک حکومت مردمی است. اما لازم به ذکر است که در این رابطه حقوقی و سیاسی دو عنصر همچنان همواره رودرروی یکدیگر قرار می‌گیرند. یکی عنصر قدرت است که در دست

**باید ببینیم که وجود قدرتی که در خدمت جامعه باشد، به نفع جامعه است به شرطی که به بهای از بین رفتن آزادی نباشد. راهکار این قضیه هم همان طور که در ابتدای مطلب مورد اشاره قرار دادم توسط اندیشمندان استقرار نظامی است که ابتکار عمل مردم در آن کاملاً مشخص شود. چیزی که تحت عنوان دموکراسی امروزه از آن یاد می‌کنند.**

حکومت است و یکی هم عنصر کمال مطلوب افراد انسانی به آزادی است. در قدرت به طور قطع و یقین استیلا است و در آزادی به طور قطعی میل به آزادی است. اما همان طور که می‌دانید به هر حال قدرت به تنهایی فساد محض می‌آورد و آزادی هم به تنهایی فساد محض می‌آورد. فساد قدرت اختناق است و فساد آزادی هرج و مرج. بنابراین باید ببینیم که وجود قدرتی که در خدمت جامعه باشد، به نفع جامعه است به شرطی که به بهای از بین رفتن آزادی نباشد. راهکار این قضیه هم همان طور که در ابتدای مطلب مورد اشاره قرار دادم توسط اندیشمندان استقرار نظامی است که ابتکار عمل مردم در آن کاملاً مشخص شود. چیزی که تحت عنوان دموکراسی امروزه از آن یاد می‌کنند.

**آقای دکتر. اساساً تفکیک قوا به دنبال چیست؟ رابطه آن با دموکراسی که اغلب آن را الگوی مطلوب زمامداری تلقی می‌کنند، چگونه است؟**

به طور کلی دموکراسی راهکار یک زندگی شایسته است که در آن دولتمردان منتخب مردم برای مردم بر مردم حکومت می‌کنند. تعریفی که برای دموکراسی می‌کنند این است که دموکراسی عبارت است از حکومت مردم بر مردم و برای مردم. لکن در عالم واقع همین منتخبین مردم دارای قدرتی می‌شوند که این قدرت در دست افراد امین و منتخب مردم موجب تقویت بنیه افراد و تشویق روحی و ضمنی افراد و ارضای خواسته‌های شخصی‌شان هم می‌شود. بدین معنا که حکام منتخب مردم اولاً امانتاً قدرت را در دست دارند اما ثانیاً همین افراد دارای خواسته‌ها و تمایلات شخصی هستند که احتمالاً و به حکم تجربه قدرت امانی را در اختیار جهت منافع شخصی خودشان قرار می‌دهند. به عبارت بهتر نوعی نبرد و جنگ درونی بین تمایلات فردی حکام

از یک طرف و امانت و خدمتگزاری از طرف دیگر می‌باشد. نتیجه این نبرد نوعاً خیانت در امانت را به همراه داشته است و قدرت در دست حتی نمایندگان مردم فساد آورده است. به همین دلیل صاحب‌نظران با این دیدگاه برای شکستن قدرتی که حتماً فساد می‌آورد تئوری و نظریه تفکیک قوا را مطرح کرده‌اند که اندیشمندان این نظریه منتسکوی است که در تحلیل این قضیه با شروع این مطلب که قدرت فساد می‌آورد اندیشه تفکیک قوا را بیان می‌کند. او می‌گوید که قدرت فساد می‌آورد. این عبارت یک عبارت مطلق است.

قدرت مطلقاً فساد می‌آورد. چه این قدرت در دست یک پادشاه جبار باشد یا در دست یک حاکم منتخب مردم. پس کمال مطلوب این است که حتی در دولتهای مردمی جلوی فساد قدرت گرفته شود یعنی اتخاذ تدابیر شایسته برای جلوگیری از فساد قدرت. منتسکوی می‌گوید که چگونه می‌توان جلو قدرت را گرفت؟ تنها وقتی می‌توان جلو قدرت را گرفت که قدرتی هم عرض آن قدرت وجود داشته باشد و هیچ راهکار دیگری عملاً میسر نیست. در یک جامعه واحد اصولاً و به طور معمول یک قدرت حاکم است. بنابراین آن قدرت مورد انتظار عملاً وجود ندارد. چه باید کرد؟ منتسکوی می‌گوید: راهکار مناسب تفکیک قوا است. تفکیک قوا به منظور شکستن قدرت و خارج کردن ابتکار عمل اداره امور از یک واحد و از یک تمرکز مطلق است. از اینجا است که منتسکوی به طرح ریزی اصل تفکیک قوا می‌پردازد. او در بیان تفکیک قوا می‌گوید که اولاً تفکیک قوا موجب از بین بردن قدرت مطلق می‌شود و به این ترتیب قوای متعدد در مقام تعامل از یک طرف و در مقام نظارت متقابل از طرف دیگر عملاً با یکدیگر درگیر می‌شوند و آن مطلق بودن موصوف تقلیل پیدا می‌کند یا لا اقل زدوده می‌شود که در ظل و ذیل این تعامل یا رقابت قوا به قول منتسکوی مردم احساس راحتی و آسایش می‌کنند. آزادی خودشان را دریافت می‌کنند و این نظر اتفاقاً نظر منطقی است. چون اگر حاکم مطلق و بلا معارض باشد، تمام انرژی خودش را صرف اعمال قدرت می‌کند اما اگر در اندرون یک جامعه قوای متعدد در کنار یکدیگر رودرروی یکدیگر باشند سهمی از آن نیرو و قدرت صرف، سازماندهی بر خورد تقابل با نظارت متقابل می‌شود و مردم دیگر خود را مواجه با یک قدرت مطلق نمی‌بینند و لذا احساس آزادی می‌کنند. این نکته‌ای است که منتسکوی در حکمت تفکیک قوا بیان کرده است. ثانیاً به نظر منتسکوی تفکیک قوا باید یک تفکیک منطقی باشد. یعنی به ترتیبی باشد که قوا در عین آنکه از حالت تمرکز خارج می‌شوند. به صورت لازم و ملزوم یا یکدیگر همکاری داشته باشند و حسب السهم به اداره امور جامعه بپردازند.

به ترتیبی که این مدیریتهای چندگانه ناشی از تفکیک قوا نهایتاً تمام علائق، خواسته‌ها و آرمانهای سیاسی مردم را برآورده کنند. از این بابت است که منتسکوی منطقی بودن تفکیک قوا را بر تقسیم وظایف براساس سنگینت موضوعات قدرت بنا می‌کند و نتیجه آن تفکیک قوای مقننه و مجریه و قضائیه از یکدیگر است. به این ترتیب در واقع نظریه منتسکوی تعدیل قدرت است و هم اینکه تفکیک منطقی قواست. از این بابت به هر حال منتسکوی برای زدودن فسادهای احتمالی از تفکیک قوا نظر دیگری را هم بیان می‌کند. منتسکوی گوید علاوه بر تفکیک قوا تعادل قوا هم باید وجود داشته باشد. چرا؟ چون اگر در بین قوای سه گانه یک قوه اقتدار بیشتری از قوه دیگر داشته باشد. در عمل قوای دیگر را تسخیر می‌کند و این تفکیک قوا ممکن است نهایتاً به وحدت قوا منجر شود. و اینجاست که تعدیل قوا یا تعادل قوا مورد نظر منتسکوی هست و برخی از کشورها خصوصاً کشور آمریکا هم در نظام سیاسی کلی آمریکا و هم در نظام فدرال با استفاده از این منطق نوعی تعدیل قدرت را ایجاد کرده است. این نظری است که منتسکوی داده و من خلاصه‌اش را عرض کردم. البته برای تفصیل نظر به منتسکوی می‌توانید به کتاب روح القوانین مراجعه کنید. نکته‌ای که در اینجا قابل توجه است اینکه به هر حال این قوای سه گانه مشترکاً به اداره امور جامعه می‌پردازند. یعنی اداره امور جامعه به هم مرتبط هم هست. قوه مقننه قانونگذاری می‌کند، قوه مجریه آن را اجرا می‌کند و قوه قضائیه در صورت تخلف از قوانین برای احیای حقوق مردم به محاکمه متخلفین می‌پردازد. همین تحلیل نشان دهنده این است که بین این قوا یک رابطه منطقی

وجود دارد. موضوعاً قوای سه گانه وجه مشترکی دارند. وجه مشترک تأمین کلی و نوعی، جزئی و فردی و شخصی در اداره امور جامعه است. اگر به فلسفه تفکیک قوا دقت شود قدرت مطلق را می بینیم. یعنی تفکیک مطلق متبادر به ذهن می شود.

یعنی هر قوه ای کار خودش را انجام می دهد و در نتیجه مردم با قوای متعددی روبرو هستند که تمرکز قدرت در آن نیست. بنابراین قوه مقننه قانون را وضع می کند. قوه مجریه همان قانون را اجرا می کند، قوه قضاییه براساس آن قانون و رفتار قوه مجریه به هر حال حل و فصل دعاوی و احیای حقوق مردم و اجرای عدالت می پردازد. اما نظریه دیگری که وجود دارد این است که در عین تفکیک قوا که شکستگی قدرت است یک کشور با یک مردم خود را مواجه با اعمال مشترکی می بیند که در دست قوای سه گانه است. اینجاست که ارتباط بین قوا اجتناب ناپذیر است. فلذا تفکیک مطلق اصولاً میسر نیست و نظر خودش را نسبت به تفکیک نسبی اعلام می دارد.

### این وضعیت در تفکیک از نوع نسبی یا همکاری قوا چگونه است؟

در تفکیک نسبی نوعی نظارت متقابل هم وجود دارد. منتسکیو می گوید اگر قوه مجریه یکه تاز باشد، به استبداد می انجامد. اگر قوه مقننه مطلق باشد ممکن است در قانونگذاری جامعه را با مشکلات مواجه کند و به همین ترتیب قوه قضاییه. فلذا نظارت قوا بر یکدیگر موجب تعدیل قدرت می شود. و به این ترتیب تعدیل قوایی که منتسکیو می گوید از طریق نظارت میسر می شود. با این ترتیب ما ضمن اینکه توسط صاحب نظران تفکیک مطلق و نسبی را می بینیم عملاً نتیجه منطقی که از تفکیک قوا گرفته می شود تفکیک نسبی است نه مطلق. بنابراین قوای سه گانه اولاً قدرتهای یکدیگر را تعدیل می کنند و ثانیاً همکاری های لازم را برای اداره امور جامعه انجام می دهند. به این ترتیب تفکیک نسبی متداول در کشورهای دنیا متداول است. حالا این تفکیک نسبی به چه ترتیبی است؟ گاهی اوقات اولویت به قوه مقننه داده می شود، که در این خصوص نظام پارلمانی بیشتر مظاهر می شود و گاهی اوقات اولویت به قوه مجریه داده می شود که بر اساس آن نظامی که تشکیل می شود نظام ریاستی خواهد بود. بدین ترتیب نظام های سیاسی ناشی از کیفیت تفکیک نسبی است که چگونه باشد اولویت با مقننه، مجریه یا به هر حال اشتراک مساعی بین مقننه و مجریه به نحوی باشد که هم ریاستی باشد و هم پارلمانی باشد.

در واقع می خواهم عرض کنم که در یک جمع بندی برای بیان نظام تفکیک قوا باید گفت که در نظام تفکیک قوا به طور قطع و یقینی قدرت مافوق نباید وجود داشته باشد. یعنی قوا اصولاً باید متوازی با یکدیگر باشند و لذا اگر هم نظارتی وجود دارد نوعاً نظارت متقابل است. اگر مثلاً قوه مقننه در مقام نظارت بر قوه مجریه می تواند وزرا را استیضاح و عزل بکند از سوی دیگر برای قوه مجریه هم طبق ضوابطی این امکان باید وجود داشته باشد که پارلمان را براساس ضوابطی منحل کند و به این ترتیب در واقع نوعی تعدیل قدرت ایجاد می شود. لذا فلسفه تفکیک قوا نبودن قدرت مافوق واحد هست. بلکه قوای متعدد حکمت اصلی تفکیک قواست، تا از قدرت واحد جلوگیری بشود. همه این مسائل این کلیاتی بود که من در تفکیک قوا عرض کردم.

### با توجه به آنچه در خصوص تفکیک قوا و انواع آن فرمودید، نوع تفکیک قوا در کشورمان به چه صورتی است؟ آیا در قالب آن دسته ها می گنجد یا نوعی ابتکاری و نوین محسوب می شود؟

با توجه به تعریفی که از تفکیک قوا شد، بررسی تفکیک قوا در جمهوری اسلامی ایران در این ارتباط باید مورد توجه قرار بگیرد. همان طور که خودتان می دانید اصل تفکیک قوا ذیل اصل حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن بیان شده است. اصل پنجم قانون اساسی با عنوان حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن اصولی را در برمی گیرد که اصل تفکیک قوا در آنجا قرار می گیرد.

اما قبل از اینکه اصل تفکیک قوا ذکر شود، اصل حاکمیت ملی در اصل پنجاه و ششم مورد توجه قرار می گیرد. اصل پنجاه و ششم ضمن اقرار به حاکمیت خداوند بر جهان و انسان اضافه می کند که هم او انسان را حاکم بر سرنوشت خود ساخته است هیچ یک حق ندارد این حق خدادادی را از انسان سلب کند یا در اختیار منافع فرد یا گروه خاص قرار دهد. به این ترتیب طبق این اصل، ملت حتی حق تفویض این حق خود را به دیگری ندارد. در قانون اساسی مشروطیت آمده بود که سلطنت و دیعه ای است الهی که ملت ایران آن را به شخص شاه تفویض کرده است. در قانون اساسی ما ملت حق ندارد و نمی تواند این حق خدادادی را به دیگری تفویض کند. این حق از آن خود مردم است. البته مردم حکامی را برای اداره امور انتخاب می کنند. همچنان که اصل ششم قانون اساسی اعلام می دارد که در جمهوری اسلامی ایران اداره امور کشور به اتکاء آراء عمومی است و از طریق انتخابات و همه پرسی. بعد از آن مسئله تفکیک قوا مطرح می شود که در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی تصریحاً به آن اشاره شده است. اصل ۵۷ قانون اساسی اعلام می دارد که قوای حاکم عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه. به این ترتیب در کشور ما با اعلام سه قوه موضوع قوای سه گانه مورد توجه قرار گرفته است و در ذیل اصل ۵۷ اعلام شده است که این قوا مستقل از یکدیگرند.

به این ترتیب، مفهوم تفکیک قوا را در اصل ۵۷ قانون اساسی مشاهده می کنیم، اما این اصل اضافه می کند که این قوا زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده اعمال می گردد. در چنین حالتی ما دو مقوله را می توانیم مشاهده کنیم. مقوله اول نظارت رهبری بر قوای سه گانه است. که

### به نظر می رسد که استقلال قوه قضاییه اقتضا می کند که ضمن اینکه قوه قضاییه مستقل از قوای دیگر است اولاً نباید تابع سلسله مراتب باشد و ثانیاً قضات نبایستی وابستگی یا گرایش به احزاب و گروه های سیاسی رقیب را داشته باشند. زیرا سلسله مراتب از یک سو، استقلال قضات را تحت تأثیر قرار می دهد و از سوی دیگر قضات وابسته سیاسی اغراض سیاسی را در رسیدگی و صدور حکم دخالت می دهند.

نظارت رهبری بر قوای سه گانه می تواند در جای خودش به عنوان یک نظارت میانجی گرانه باشد. به این معنا که مقام ناظر صرفاً آنجا که اختلاف بین قوای سه گانه پیش بیاید به حل اختلاف بپردازد. همچنان که حل اختلاف بین قوای سه گانه در بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ برعهده این مقام قرار گرفته به ترتیبی که اشاره خواهیم کرد در واقع نظارت رهبر بیش از میانجی گری است و رهبر به عنوان یک مقام مافوق حاکم بر قوای سه گانه به اداره امور می پردازد. از دیدگاه حقوقی صرف در واقع می توانیم بگوئیم که تفکیک قوا با تفکیک قوای منظور و متداول در دنیا انطباق ندارد. به این ترتیب رهبری اولاً به اعتبار مقام مافوق و ثانیاً به اعتبار شخصیت دینی و مذهبی که دارد، تأثیر بسیار تعیین کننده برای قوای سه گانه دارد.

به هر صورت در عمل هم ۲۲ سال گذشته شاهد ابتکار عمل و اعمال نفوذ تعیین کننده مقام رهبر بر قوای سه گانه بوده ایم. به عنوان مثال گاهی اوقات مشاهده شده است که قوه مقننه در مقام سؤال از قوه مجریه برآمده که با دخالت مقام رهبری در زمان مرحوم امام خمینی، قوه مقننه ناگزیر از استرداد استیضاح بوده است. به عنوان مثال در جریان مک فارلین همین طور بود. یا سیاست خارجی گاهی از اوقات یعنی تدوین سیاست خارجی که نوعاً برعهده دولت است با دخالت مقام رهبری ممکن است که تغییراتی در آن ایجاد شود. به هر ترتیب در موارد مختلف ما شاهد نظارتهای عملی مقام رهبری در تعاملها و ارتباطات قوای سه گانه بوده ایم که با اصل تفکیک قوای مورد نظر انطباق ندارد.

مقوله دوم این است که نظارت مقام رهبری براساس قانون اساسی بر طبق اصول آینده است. بدین معنا که نظارت مقام رهبری بر قوای سه گانه ضرورتاً باید طبق اصول آینده باشد. و به این ترتیب در واقع می توانیم بگوئیم

ویژه در منطق حقوقی قابل تأیید نیست بلکه این اقتدار ویژه در عمل ملاحظه می شود همچنان که به حکم تجربه تعدادی از نمایندگان مجلس در قوه قضائیه محاکمه شدند و بعضاً محکوم شدند و به این ترتیب در عمل مصونیت موضوع اصل ۸۶ را تحت الشعاع قرار دادند.

**آقای دکتر. به عنوان پرسش آخر، وضعیت کنونی را چگونه ارزیابی می کنید. به نظر شما آیا می توان برای تعامل قوای حاکم در کشور، نوعی بستر حقوقی قائل شد و نظم کنونی چگونه باید در این جهت توسعه یابد؟**

در عمل ۱۰ سال پیش با الان فرق دارد. بستگی دارد که چه زمانی باشد. من می خواهم فصلی را باز کنم تحت این عنوان که رقابتهای سیاسی در کشور چه تالی فاسدهایی می تواند داشته باشد؟ اینکه رقابتهای سیاسی موجود در پاره ای از نهادها تأثیرات مخربی بر روابط منطقی قوای سه گانه داشته است. با این ترتیب می توان اقتدار یا تفوق قانون یا عمل قوا را بر یکدیگر به طور جداگانه مورد بررسی قرار داد. برتری قوه مقننه از جهت قانونی مورد بررسی قرار گرفت اما عملاً در کشور ما با پاره ای از تحولات که خصوصاً در سالهای اخیر پیش آمده است و زمینه از جهت اجتماعی برای باز شدن فضای سیاسی پس از جنگ بیش از گذشته فراهم شده است. در واقع بازی های سیاسی گوناگون در جامعه متداول شده که این بازی های سیاسی گوناگون در نهادهای حکومتی هم ورود پیدا کرده و تأثیرات عملی شگفت انگیزی را به وجود آورده است از جمله اینکه این شاهد وجود دارد که قوه قضائیه متأثر از این فضای باز سیاسی درگیر بازرسی های سیاسی شده است و به این ترتیب در واقع افرادی که در قوه قضائیه دارای مشرب سیاسی هستند مشرب سیاسی و رقابت های سیاسی ناشی از این مشرب را در امر قضا دخالت دادند و این موضوعی است که در کشور ما به هر حال قابل توجهی است. از دیدگاه جامعه شناسی سیاسی این مسئله از این جهت قابل تأمل است که در کشور تجربه موفق در خصوص توسعه جامعه مدنی و احزاب سیاسی وجود ندارد. در حالی که گرایش های سیاسی در کشور ما متداول است، نوعاً در سطح جامعه این گرایش های سیاسی از طریق روزنامه ها و مجلات ابراز می شوند و در نزد حکام و مسئولان از طریق دستگاه هایی که در اختیار دارند، انعکاس می یابد. علت آن را در فقدان نارسایی و عدم توسعه احزاب سیاسی می دانیم به این ترتیب در واقع به جای آن تجربه انگیزی ها یا تجربه اندوزی های سیاسی که نوعاً در احزاب سیاسی باید انجام شود و رقابت های سیاسی برای کسب قدرت سیاسی از طریق رقابت حزبی باشد، به علت فقدان احزاب شایسته در واقع ارضاء تمنیات و علائق سیاسی از طریق ابزارهایی شده است که جای خلا احزاب را گرفته اند. در این زمینه قوه قضائیه هم از این رقابتهای بی نصیب نبوده فلذا فضای موجود در قوه قضائیه و تمایل آن قوه به گرایش سیاسی خاص در واقع نوعی ابتکار عملهای قضایی را ابزار رقابت سیاسی قرار داده است و به این ترتیب می توانیم بگوییم که قوه قضائیه بی نصیب یا بی ارتباط با این بازی ها و رقابتهای سیاسی نبوده است. در حالی که اگر به حکمت وجودی قوه قضائیه توجه بکنیم حرف اول و کلام اول قوه قضائیه استقلال است. منظور از استقلال این است که قوه قضائیه تحت تأثیر یا تحت نفوذ قدرتهای موجود در جامعه یا قوای حاکم نباشد تا بتواند براساس اصل حاکمیت قانون و وجدان سالم و علمی قاضی حکم شایسته را صادر کند. به این ترتیب به نظر می رسد که استقلال قوه قضائیه اقتضا می کند که ضمن اینکه قوه قضائیه مستقل از قوای دیگر است اولاً نباید تابع سلسله مراتب باشد و ثانیاً قضات نبایستی وابستگی یا گرایش به احزاب و گروه های سیاسی رقیب را داشته باشند. زیرا سلسله مراتب از یک سو، استقلال قضات را تحت تأثیر قرار می دهد و از سوی دیگر قضات وابسته سیاسی اغراض سیاسی را در رسیدگی و صدور حکم دخالت می دهند. به این ترتیب می توانیم بگوییم یکی از چالش های موجود در تفکیک قوا مجموعاً پاره ای از حالات سیاسی و حرکات و رفتارهای سیاسی است که اصل تفکیک منطقی قوا را تحت الشعاع خودش قرار داده است.

نظارت رهبری وسیع و گسترده نیست بلکه منصوص است. یعنی در اصول آینده قانون اساسی بیان شده است که من در کتابم کاملاً توضیح داده ام که نظارت رهبر بر قوه مقننه از طریق شورای نگهبان است. فقهای شورای نگهبان در قوه مقننه دو کار انجام می دهند یکی نظارت بر انتخابات و دیگری نظارت بر مصوبات مجلس پس نظارت رهبری بر قوه مقننه محدود به این دو است.

نظارت رهبر در قوه مجریه در سه مورد است. در صدور حکم رئیس جمهور پس از انتخاب مردم (بند ۹ اصل ۱۱۰) عزل رئیس جمهور براساس بند ۱۰ و همان اصل یکی هم در هدایت شورای عالی امنیت ملی است که در واقع شورای امنیت ملی می تواند با زوی اجرایی کشور باشد و از این بابت ما این را در حد قوه مجریه قائل هستیم. علاوه بر آن رهبر فرمانده کل قوا در قوه مجریه هم هست. یعنی رهبر ابتکار عمل مدیریت کامل قوه مجریه در امور لشگری را برعهده دارد. بنابراین به هر حال باز هم به حکم قانون است. و بالاخره نظارت رهبر بر قوه قضائیه در دو حالت است. یکی نصب و عزل رئیس قوه قضائیه است. (بند ۶ اصل ۱۱۰) و یکی هم عفو و تخفیف مجازات محکومین (بند ۱۱ اصل ۱۱۰). به این ترتیب تفکیک قوا در کشور ما با اشتراک مساعی و نظارت متقابل قوای سه گانه و نظارت رهبری و ابتکار عمل این مقام در بعضی از امور قوای سه گانه می باشد.

**با اینکه جنابعالی در جلد دوم کتاب حقوق اساسی به موارد نفوذ قوای سه گانه بر یکدیگر مفصلاً پرداختید بفرمائید که در کل کدامیک از قوا در کشور ما اختیارات قانونی بیشتری دارند**

**صاحب نظران برای شکستن قدرتی که حتماً فساد می آورد تنوری و نظریه تفکیک قوا را مطرح کرده اند که اندیشمند این نظریه منتسکویو است که در تحلیل این قضیه با شروع این مطلب که قدرت فساد می آورد اندیشه تفکیک قوا را بیان می کند.**

**و آیا می توان یک قوه را "مادر" سایر قوا دانست؟**

براساس تفهیم بندی که من در کتاب حقوق اساسی خود کرده ام، ارتباط قوای سه گانه با یکدیگر را در سه عنوان مطرح کرده ام. عنوان اول اقتدار قوه مقننه بر قوای مجریه و قضائیه است. اقتدار قوه مقننه بر روی مجریه مطلق و بر روی قوه قضائیه نسبی است. به این ترتیب می توانیم از اقتدار قوه مقننه بر قوه مجریه و در خصوص اقتدار نسبی و نفوذ قوه مقننه بر قوه قضائیه هم کمابیش صحبت کنیم، در ارتباط با قوه مجریه، قوه مجریه هیچ گونه اقتداری بر قوای مقننه و قضائیه ندارد. اما با توجه به پاره ای از ابتکار عمل هایی که دارد می تواند نسبت به هر دو قوه نفوذ داشته باشد. نفوذ از طریق تقدیم لوایح یعنی به هر حال لوایح، قوه مقننه را تحت تأثیر قرار می دهد. اما در خصوص قوه قضائیه باید گفت: قوه قضائیه نفوذ بر روی قوه مقننه دارد ولی بر روی قوه مجریه از طریق محاکمات که می تواند صورت دهد اقتدار قابل توجهی را داراست مثل محاکمه رئیس جمهور و وزرا از طریق بازرسی کل کشور، دیوان اداری و غیره و اختیارات قابل توجهی را نسبت به قوه مجریه داراست. حاصل این اختیارات و نظارتهای متقابل این است که اصولاً در آن قالب منطقی قضیه قوه مقننه از اقتدار بیشتری نسبت به قوای دیگر برخوردار است و سپس قوه قضائیه و بالاخره قوه مجریه.

**اقتدار قوه قضائیه بر مجریه چگونه است و نمود عملی آن**

**در یک ارزیابی علمی چگونه انعکاس دارد؟**

اما تجربیاتی که از سالهای اخیر به دست آمده این ذهنیت را ایجاد نموده است که قوه قضائیه با توجه به گرایشهای سیاسی در واقع به نحو خاصی نسبت به قوای مقننه و مجریه اعمال قدرت ویژه می نماید. این اعمال قدرت